

تحولات معارف و آموزش و پرورش ایران در سال‌های جنگ جهانی اول^۱

● مسعود کوهستانی نژاد*

مقاله

اشاره

«تحولات معارف و آموزش و پرورش ایران در سال‌های جنگ جهانی اول» عنوان سخنرانی نویسنده در پژوهشگاه فرهنگ و ارتباطات اسلامی است که متن آن در زیر ارائه می‌شود. متن مزبور برگرفته از کتابی با عنوان «انقلابات آموزشی و معارفی در ایران معاصر» است که نگارنده در دست تدوین دارد و به‌زودی در دسترس همگان قرار خواهد گرفت. امید است سخنرانی و همچنین کتاب مورد بحث، افق‌های جدیدی را در شناخت تحولات آموزش و پرورش در ایران و مآلاً تحولات پایه‌ای و بنیادی توسعه فرهنگ ایران باز کند. این مقاله از یکی از سخنرانی‌های ایشان استخراج و توسط خودشان ویرایش و تأیید شده است.

چارچوب کلی این بحث «تأثیر جنگ جهانی اول در حوزه معارف» است. برای روشن شدن این موضوع، نخست درباره وضعیت معارف ایران قبل از شروع جنگ جهانی اول بحث می‌کنیم. سپس نخستین سؤال این است که در آستانه جنگ جهانی اول، یعنی سال ۱۲۹۳ (۱۳۳۲ ق و ۱۹۱۴ م)، وضعیت مدرسه‌ها، معارف و آموزش رسمی در ایران چگونه بود؟

در پاسخ به این سؤال باید توجه دوستان را به این موضوع جلب کنم که عصر آموزشی دارالفنون در ایران که با سلطنت ناصرالدین شاه مقارن است، تا دوره مظفردین شاه به همان ترتیب اولیه ادامه یافت. در دوره مظفردین شاه تحولاتی در حوزه معارف اتفاق می‌افتند که دستاوردهایی را در حوزه فرهنگ و معارف ما داشتند؛ دستاوردهایی که تا بعد از پیروزی انقلاب مشروطه ادامه یافتند. پس از فروکش بحران‌های داخلی صدر مشروطه و استقرار دائمی رژیم مشروطه در ایران، هم‌زمان با دوره دوم مجلس شورای ملی، از سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷ ق) هنگامی که مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله در نخستین کابینه فاتحان تهران به ریاست‌الوزاری محمدولی خان سپهدار اعظم، سمت وزارت معارف را یافت، تحولات جدیدی در آن وزارتخانه آغاز شد. صنیع‌الدوله نماینده و چهره

* پژوهشگر حوزه تاریخ آموزش و پرورش

شاخصی از یک جریان فکری مشروطه‌خواه در حوزه معارف بود. این جریان با وجود بحران‌های عظیم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور در آن ایام، و نیز تغییر و تحولات پی در پی هیئت‌های دولت، توانست همچنان روند تغییرات آموزشی و معارفی ایران را به‌طور مجدانه پیگیری کند. از جمله آنان که در رأس وزارت معارف قرار گرفتند، می‌توان به میرزا ابراهیم‌خان حکیم‌الملک، محمدعلی فروغی ذکاءالملک دوم و به‌ویژه میرزا حسن خان مشیرالدوله اشاره کرد؛ کسی که هنگام کشیده شدن دامنه‌های جنگ جهانی اول به داخل خاک ایران در اواخر سال ۱۲۹۳/فوریه ۱۹۱۵، سمت رئیس‌الوزاری داشت و در کابینه‌اش حکیم‌الملک را مسئول پیگیری مسائل معارفی و آموزشی کرده بود. گروه مذکور به‌صورت کاملاً منسجم و هدفمند کار خود را در زمینه انجام تغییرات در حوزه آموزشی ایران آغاز کرده بود. آن‌ها بنیان‌گذار تحولی خیلی جدی و اساسی در آموزش و پرورش ایران بودند. اولین کار آن محفل این بود که مصوبه‌ای را از مجلس می‌گذراند که دانشجو و محصل به خارج اعزام کنند؛ اعزام ۲۰ نفر محصل در سال به فرانسه. بعد با قراردادی که با دولت فرانسه امضا می‌شود (مهر ۱۲۹۰/اکتبر ۱۹۱۱)، ترتیبات کلی اعزام سالانه ۲۰ محصل به آن کشور انجام می‌پذیرد. اجرای توافق نامه مذکور بین ایران و فرانسه یک اثری داشت. در اولین دوره، در میان محصلانی که به خارج از کشور رفتند، افرادی بودند که پس از برگشت به ایران، تأثیر زیادی در روند حرکت معارف در ایران برجا گذاشتند. کسانی مثل عیسی صدیق در این گروه بودند. اما کسی مثل مترجم نظام مدنی که فکر کنم اسمش را کم شنیده باشید، به آمریکا اعزام می‌شود. او اولین کسی است که به ایران برمی‌گردد و می‌کوشد چارچوب دولت اسلامی را تعریف کند. در یکی دو تا از کتاب‌هایش البته کارهای معارفی هم می‌کند.

از سوی دیگر، هنگامی که در سال ۱۳۲۹(ق) و در کابینه نجفقلی خان صمصام السلطنه، میرزا حسن خان مشیرالدوله وزیر معارف می‌شود، انقلابی را در وزارت معارف آن زمان شروع می‌کند. او بلافاصله وزارت معارف را تعطیل می‌کند و به کارکنانش می‌گوید بروید بنشینید در خانه‌هایتان. من وقتی بودجه گرفتم، ساختاری تدوین می‌کنم و بعد هر کدام از شما را لازم داشتم، به کار برمی‌گردانم. همه آن‌ها را به خانه می‌فرستد و وقتی که کارها مرتب شد، ۴۷ نفر را برمی‌گرداند. یعنی وزارت معارفی که از منظر میرزا حسن خان مشیرالدوله و معاونش ذکاءالملک فروغی و خانواده فروغی‌ها و کسانی مثل ابراهیم حکیم‌الملک قرار است انقلابی در آن شود، با ۴۷ نفر کار خود را شروع می‌کند. این انقلاب دستاوردهای خیلی مهمی داشت. مثلاً در مدرسه‌های متوسطه تغییراتی می‌دهند، کتاب‌های مدرسه‌های ابتدایی را کنترل می‌کنند و از همه مهم‌تر، برای مدرسه‌های دخترانه ترتیبی در نظر می‌گیرند. در همین راستا، تربیت‌معلمان زن مدرسه‌های دخترانه را آغاز می‌کنند. همچنین، مشیرالدوله «شورای عالی معارف» را احیا می‌کند. ریاست شورای مذکور به عهده ذکاءالملک فروغی است. مشیرالدوله دارالتأدیب و دارالترجمه هم تأسیس می‌کند و برای مدرسه‌ها روند متمرکز برگزاری امتحانات را تعیین می‌کند.

دو نکته بسیار جالب دیگر نیز هست. یکی اینکه برای اولین بار کلاس‌های پیش‌دانشگاهی را در دارالفنون به وجود آورد. پیش‌دانشگاهی به این مضمون که وقتی دیدند محصلانی که از دارالفنون

خارج می‌شوند، بسیار بی‌سواد تشریف دارند و آن‌ها را نه می‌شود برای ادامه تحصیل به خارج فرستاد و نه می‌شود در اداره‌های دولتی مشغول کار کرد، یک دوره دوساله کلاس‌های پیش‌دانشگاهی یا هر چه که شما اسمش را می‌توانید بگذارید، برقرار شد که در دارالفنون تشکیل می‌شدند. یک ابتکار دیگر، درخواست همراهی از اولیای دانش‌آموزان برای شرکت در امور مدرسه‌ها بود که مقامات وزارت معارف رسماً از آنان دعوت کردند.

تحولات حوزه معارف بر مبنای سه محور صورت می‌گیرند:

اولین محور در مورد مدرسه‌های متوسطه است. آنان تصویب می‌کنند که فعالیت مدرسه‌های متوسطه بر چه مبنای برنامه‌ای باید باشد. مشیرالدوله صراحتاً می‌گوید که دستورالعمل مدرسه‌ها فرانسوی باشد. او دستورالعمل فرانسوی را روی میز می‌گذارد و می‌گوید از روی این باید برنامه مدرسه‌های ایرانی تدوین شود.

محور دوم در مورد کتاب‌های درسی است. آن‌ها ساختاری به وجود می‌آورند و نظارت کامل و تمام‌عیاری بر مراحل تدوین کتاب‌های درسی اعمال می‌کنند.

محور سوم به موضوع معلمان و تربیت‌معلم (تأسیس دارالمعلمین و دارالمعلمات) بازمی‌گردد. از آن جمله تربیت‌معلم برای مدرسه‌های نساوان، نکته‌ای بسیار حیاتی بود. به این منظور، مشیرالدوله از اولیای «مدرسه فرانکو پرسیان» تهران درخواست کمک می‌کند. به آن‌ها می‌گوید من ۱۰ محصل دختر به شما می‌دهم و شما این‌ها را تربیت کنید. پول آن را هم به شما می‌دهیم تا این‌ها معلم شوند و در مدرسه‌های دخترانه ایران تدریس کنند.

این‌ها هر کدام در آن زمان به مثابه انقلابی بود که البته محورهای فرعی دیگری هم داشت. مثل نظارت بسیار شدید بر مدرسه‌ها. مقامات وزارت معارف و به‌ویژه شخص مشیرالدوله مدام به مدرسه‌ها سرکشی و مدام بازخواست می‌کردند، اداره تفتیش ایجاد کردند و در رأس آن کسی را گذاشتند که مدام نظارت داشته باشد.

هر کدام از عوامل ایجادکننده تحولات شگرف آموزشی مذکور، مباحث بسیاری را در بطن خود دارد که الان نمی‌توان شرح داد.

بنابراین، در آستانه شروع جنگ جهانی اول و کشیده شدن دامنه‌های آن به ایران، مقامات و رجال معارفی ایران در تکاپوی ایجاد انقلابی در درون ساختار آن بودند. ساختار معارفی کشور در آستانه تغییری بنیادی بود که دامنه جنگ جهانی اول به ایران کشیده شد و متعاقب آن ساختار دولت تقریباً به‌طور کامل فروپاشید. به‌طور طبیعی نمی‌توان انتظار داشت وقتی سپاهیان روسیه تهران را می‌گیرند و درگیری و زد و خورد وجود دارد، کسی گوش بدهد که مسائل معارف و مدرسه‌ها چه هستند. به همین خاطر، با وجود اینکه وزیر معارف در کابینه‌هایی که در جنگ جهانی اول در ایران تشکیل شد، غالباً حکیم‌الملک و یا افرادی از همان طیف همچون شهاب‌الدوله بودند، در هر حال آن فرصت ایجاد نمی‌شد که کسی بتواند کاری انجام دهد. در اوضاع بلبشوی حاکم بر ایران تحت اشغال نیروهای انگلیسی، روسی و عثمانی، تا هیئت‌وزیران می‌آمد شروع به کار کند، مدتی طولانی سپری می‌شد و البته در اغلب موارد هنوز شروع به کار



به وجود آمدن اوضاع جنگی در ایران سبب ایجاد وضعیت خاصی در نظام معارف و آموزش و پرورش دولتی شد

نکرده، به دلیل بحران‌ها، باید کارش را رها می‌کرد و به هیئت دولت بعدی می‌سپرد.

به وجود آمدن اوضاع جنگی در ایران سبب ایجاد وضعیت خاصی در نظام معارف و آموزش و پرورش دولتی شد. به‌ویژه من تأکید می‌کنم در دولت و وزارت معارف. چون در آن ایام مدرسه‌های خارجی در ایران کارشان را با قدرت ادامه می‌دادند، ولی وزارت معارف ما با مشکلات سختی روبه‌رو بود و در نتیجه شیرازه نظم و ترتیب مدرسه‌های ایرانی از هم فروپاشید. به‌گونه‌ای که در انتهای جنگ جهانی اول، براساس آماري که داریم، مثلاً در سال ۱۲۹۷ در تهران حدود ۴۰ مدرسه وجود داشت که حدود ۱۴ تاي آن‌ها نیمه تعطیل بودند. آن بقیه هم مشکلاتی داشتند که تنها به وزارت معارف مربوط نمی‌شد و به مسائل دیگر هم ارتباط پیدا می‌کرد؛ به پیامدهای قحطی بزرگ و دیگر مشکلات و سختی‌هایی که ملت می‌کشیدند. جنگ در واقع باعث انقطاع آن روند انقلابی شد که مشیرالدوله و گروهش شروع کرده بودند.

ولی قبل از اینکه جنگ جهانی اول رسماً در اروپا پایان پذیرد، کابینه دوم وثوق‌الدوله در مرداد ۱۲۹۷ بر سر کار آمد. وزیر معارف آن کابینه، میرزا احمدخان نصیرالدوله بود. نه تنها او، بلکه شخص وثوق‌الدوله و دیگر اعضا و وزرای کابینه‌اش، عزمشان را جزم کرده بودند که به اوضاع معارفی نظم بدهند. بدین ترتیب، بازسازی نظام معارف مجدداً از دوره نصیرالدوله شروع شد. در مرداد ۱۲۹۷، آموزش و پرورش ما، چه از حیث ساختاری و چه از حیث اداری و محتوا، به ورشکستگی کامل و جامع رسیده بود. به‌هم‌ریختگی نظام اداری معارف محصول مستقیم ناپایداری دولت‌های ایران در ایام جنگ و در فاصله سال‌های ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۷ بود. از نظر محتوا هم آموزش و معارف ما دچار ورشکستگی شده بود. در مقالات و رسالات آن ایام، ایرادها و انتقادهایی بسیار جدی به روش‌های آموزشی و به مطالب کتاب‌های درسی گرفته می‌شد. مکتب‌خانه‌ها که از هفت‌دولت آزاد بودند دارالفنون تأسیس شده بودند. سؤال می‌شد: افرادی که از این مدرسه‌ها فارغ‌التحصیل شدند و دو سه نسل را شامل می‌شدند، به کجا رسیدند و چه تأثیری بر ایران داشتند؟

برای مثال، در آن زمان دو یا سه اداره فعال در ایران وجود داشت: یکی وزارت پست و تلگراف و یکی هم گمرک. این دو در تمام سطوح تحت نظارت مستشاران خارجی بودند. غیر از این دو

اداره، وزارتخانه‌ها و اداره‌های دیگر حتی در بودجه‌نویسی خودشان هم مشکل داشتند، چه برسد به عملکردشان. انتقادات بنیادی بسیار مهمی به نظام آموزشی ایران می‌شد که ربطی به جنگ جهانی اول و تبعات آن در ایران نداشت، به کارکرد مؤسسه‌های معارفی ارتباط داشت که تا آن موقع در کشور فعالیت داشتند. در آن ایام یحیی کاشانی، پدر انورخامه‌ای، رساله‌ای انتقادی دربارهٔ مسائل معارفی نوشت و مقالهٔ دیگری با عنوان: «ما به آیندگان چه جوابی خواهیم داد؟» منتشر شد که در آن، نویسنده دستاوردهای آموزشی ایران را برشمرده بود.

وثوق الدوله کابینهٔ دومش را با هدف انتظام ساختار دولت در ایران و انتظام امور تشکیل می‌دهد. این بار نصیرالدوله در باب معارف شروع به کار می‌کند. به محض اینکه سر کار می‌آید، شورای عالی معارف را تشکیل می‌دهد. اصول کاری او همان اصول دورهٔ مشیرالدوله است؛ نظارت بر تدوین کتاب‌های درسی و به‌روز کردن این کتاب‌ها. این یکی از مهم‌ترین کارهای اوست. دومین کاری که نصیرالدوله انجام می‌دهد، تشکیل مدرسه‌های مجانی برای محصلان در تهران و شهرستان‌هاست. محور سوم هم دارالمعلمین و دارالمعلمات است. نصیرالدوله در صدد راه‌اندازی مجدد این دو نهاد آموزشی برمی‌آید.

دارالمعلمین و دارالمعلمات در حدود سال (۱۳۲۸ / ۱۲۹۷ ق) به‌طور موقت در دارالفنون تشکیل شده بودند، ولی محور اصلی کار مشیرالدوله در واقع مدرسهٔ فرانکو پارسا بود. آن‌ها بودند که معلم تربیت می‌کردند. اما در سال ۱۲۹۷ نصیرالدوله ساختاری اداری برای دارالمعلمین و دارالمعلمات ایجاد می‌کند و مسئولیت ادارهٔ این دو نهاد را به آن مدرسه می‌دهد. برنامهٔ بعدی او نظارت شدید بر فعالیت مدرسه‌های ایرانی و خارجی در ایران است. این نظارت نه از طریق اولیای مدرسه‌ها، بلکه از طریق اعزام مفتشان انجام می‌شود.

برنامهٔ دیگر نصیرالدوله تأسیس یک سلسله نهادهای فرهنگی مثل موزهٔ ملی ایران، و تداوم نظارت و کنترل بر حوزه‌هایی مثل نمایش، سینما و مطبوعات است. در حوزهٔ معارف، نشریهٔ تخصصی «مجلهٔ تعلیمات» در این دوره شروع به کار می‌کند. دیگر اقدام بسیار مهم او دوباره فعال کردن یک سلسله نهادهای فرهنگی است که به دلیلی فعالیتشان متوقف شده بود. مهم‌ترین این نهادها کتابخانهٔ ملی یادگار دورهٔ مظفرالدین‌شاه بود که میرزا حسن خان مشیرالدوله به‌شدت پیگیر آن بود تا دوباره شروع به کار کند. این کار را هم کرد و مدارکش هست. اما وقتی جنگ جهانی اول شروع شد، طبعاً این روال هم قطع شد. وقتی نصیرالدوله می‌آید، اتفاقاً یکی از کارهایی که در دستور کارش قرار می‌دهد، فعال کردن دو کتابخانه است: کتابخانهٔ ملی و کتابخانهٔ معارف به‌طور مجزا، و این کار را هم انجام می‌دهد.

رئوس فعالیت‌های نصیرالدوله در حوزهٔ معارف و فرهنگ در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول گفته شد. این سال‌ها این دو دوره را شامل می‌شوند: اولی در چند ماههٔ نخست جنگ جهانی اول و دومی در چند ماههٔ پایانی همان جنگ، که تفاوت‌هایی با هم دارند. در واقع، کشیده شدن دامنهٔ جنگ جهانی اول به ایران و اشغال آن توسط نیروهای خارجی، تحولی را به تعویق می‌اندازد؛ تحولی که شروع شده بود، به تعویق می‌افتد. وقتی نصیرالدوله می‌آید، همان تحولات

را دنبال می‌کند. ولی یک بحث بسیار اساسی در این میان مطرح است: گردانندهٔ تحولات در دورهٔ اول خانوادهٔ فروغی و بازماندگان ساختار آموزشی برآمده از دورهٔ مظفری، همچون میرزا حسن خان مشیرالدوله بودند. وزیر معارف مشیرالدوله و ریاست شورای عالی معارف ذکاءالملک فروغی بودند. هر جا مشیرالدوله می‌رفت، فروغی هم دنبالش بود و کار می‌کرد. ولی در دورهٔ نصیرالدوله، مجریان طرح تحول آموزشی در ایران افراد دیگری بودند. من نام‌های آن‌ها را برای شما می‌خوانم: ملک‌الشعراى بهار، عضو شورای عالی معارف، سردار معظم خراسانی که حتماً می‌دانید تیمورتاش بود، اعتصام‌الملک، سیدمحمد تدین، علم‌الدوله، مزین‌الدوله، سلطان‌العلماء. این افراد برآمده از آن ساختار معارفی دورهٔ مظفری نیستند. جدیدند و جالب است بدانید که اجرای این تحول در دورهٔ نصیرالدوله به عهدهٔ کسانی گذاشته می‌شود که تازه از پاریس آمده‌اند. یعنی محصلانی که در سال ۱۳۲۹ قمری، براساس قانون اعزام محصل به خارج از کشور، به فرانسه اعزام شدند تا درس بخوانند یا در همان دورهٔ بعد از مجلس دوم فرستاده شدند. این‌ها وقتی برمی‌گردند، مجری این دورهٔ تحول جدید می‌شوند که شاخص آن‌ها عیسی صدیق‌اعلم است و کسانی مثل عباس اقبال آشتیانی. درحالی‌که همان موقع در تهران، مشیرالدوله، حکیم‌الملک و فروغی هم بودند. پس چرا سکان هدایت امور فرهنگی را مجدداً به این‌ها ندادند؟ بله یک کار جزئی و مسئولیت دارالمعلمین و دارالمعلمات را به ابوالحسن فروغی دادند. پس اولین تفاوت بین دورهٔ اول و دورهٔ دوم در انتخاب مجریانی بود که تغییر را اعمال کردند. مبنای این تحول چیست؟ نگرش این دو خیلی با هم تفاوت دارد. نگرش دست‌پروردگان دورهٔ مظفری و نگرش کسانی که در قالب و چارچوب دولت، به معنای اعم آن، معنا می‌یابد. گروه اخیر نگاهشان نگاه دولتی و در چارچوب دولت عمل کردن است. در سال‌های بعد، این‌ها یا نمایندهٔ مجلس می‌شوند یا وکیل یا وزیر، و یا اگر هیچ‌کدام از این‌ها نبود، بالاخره جزو افراد پرقدرت حساب می‌شدند.

بحث دوم که تفاوت بین دورهٔ اول و دورهٔ دوم را نشان می‌دهد، این است که: نقطهٔ شروع تحولات معارف از کجا باشد؟ از مدرسه‌ها یا از معلمان؟ در دورهٔ مشیرالدوله و در آستانهٔ شروع جنگ، نقطهٔ شروع تحولات از دارالمعلمین بود، یعنی می‌گفتند ما معلم را تغییر می‌دهیم و معلم وقتی به مدرسه می‌رود، با نظارت ما مدرسه را تغییر می‌دهد و شاگردها هم عوض می‌شوند. ولی در دورهٔ دوم، نصیرالدوله دستورالعملی بر مبنای تشکیل مدرسه‌ها صادر کرد؛ مدرسه‌های مجانی در تهران و در سراسر ایران. نظر نصیرالدوله این بود که مدرسه تشکیل دهیم و دانش آموز تربیت کنیم. خوب پس معلمانش چه می‌شوند؟ این نقطهٔ عزیمت و نقطهٔ محوری کابینهٔ نصیرالدوله در پایان جنگ جهانی اول بود. این تفاوتی بود که بین دو نگرش تحولی در آموزش و پرورش ما وجود داشت. نکته‌ای که اینجا مطرح می‌شود، این است که خود این تغییر بسیار ویرانگر بود و بسیار مسئله‌ساز شد. یک نمونه‌اش را می‌گوییم: بعضی از افرادی که نصیرالدوله به کار می‌گمارد، خیلی ناشناخته هستند. مثلاً نمی‌دانم نام شما گاسپار اپیکیان را تا به حال شنیده‌اید یا نه. او در واقع ناظر و کنترل‌کنندهٔ امور نمایش و فعالیت‌های هنری حوزهٔ نمایش در ایران بود. فرد

دیگر ملک‌الشعراى بهار است. کسی که می‌آید و یک سلسله مقالات می‌نویسد و یک سری مباحثی را چه در روزنامه ایران و چه در مجله دانشکده مطرح می‌کند. شاه‌محور این تحولات، دولتی کردن مدرسه‌ها بود. در ابتدا به نظر می‌آید این کار واکنشی به تحولات منطقه است. هم‌زمان با سال‌های پایانی جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر شوروی هم روی داد. بلشویک‌ها حرف جدید برای زدن در همه زمینه‌ها داشتند. در مقابل موج عظیم انقلاب اکتبر شوروی، دولت‌مردان ایرانی می‌باید طرح‌هایی را آماده می‌کردند. در چارچوب معارف و آموزش و پرورش، آن‌ها عقیده داشتند ما بالاخره باید مدرسه ایجاد و آموزش را عمومی کنیم. شاید راهی باشد تا بتوانیم مقابل تبلیغاتی که بلشویک‌ها انجام می‌دهند، بایستیم. پس بین آن نگرش مشیرالدوله‌ای و خانواده فروغی و این نگرش عصر نصیرالدوله‌ای تفاوتی از این منظر است که یکی می‌گفت مدرسه‌های ابتدایی را زیاد کنیم، درحالی‌که آن دیگری بر این باور بود که نقطه شروع تغییر معلمان هستند. به همین خاطر است که در دوره نصیرالدوله، برای اینکه خانواده فروغی راضی شوند، ابوالحسن فروغی را در رأس دارالمعلمین می‌گذارند. البته وقتی دوره وزارت معارفی نصیرالدوله در سال ۱۲۹۹ تمام می‌شود و کابینه وثوق‌الدوله سقوط می‌کند، انتقادات زیادی به اقدامات دوره نصیرالدوله می‌شود. بدترین انتقاد را ابوالحسن فروغی می‌کند. مقاله‌ای دارد که در اوایل ۱۳۰۰ چاپ و منتشر شد. این مقاله نیست، پرده‌دری است. هرچه از دهانش درمی‌آید، به کسانی می‌گوید که در شورای معارف نشسته بودند. کسانی که از نگاه ابوالحسن فروغی بوی معارف به مشامشان نخورده بود و فکر می‌کردند بلد هستند و به جای اینکه تغییرات را از معلمان شروع کنند، از دانش‌آموزان شروع کردند. برنامه‌ها و طرح‌های عصر نصیرالدوله تا حدود سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۴ در ایران در حال اجرا بودند. ولی از این سال‌ها جریانی در وزارت معارف قدرت می‌یابد که به نحو عجیبی شروع به حذف دستاوردهای معارفی دوره نصیرالدوله می‌کند. اگر دقت کنید، موزه ملی ما دو بار افتتاح می‌شود: یک بار در دوره نصیرالدوله و یک بار در دوره بعد. به کتابخانه ملی بروید، به چشم خودتان می‌بینید که امسال هشتادمین سالگرد تأسیس کتابخانه ملی است. ولی این طور نیست. ما سال ۱۳۰۲ سند دریافت و ارائه کتاب به مهر کتابخانه ملی داریم. ما گزارش‌ها و مدارکی داریم که کتابخانه ملی در دوره نصیرالدوله کارش را در کنار کتابخانه معارف شروع کرد. یعنی هم کتابخانه معارف کار می‌کرده است و هم کتابخانه ملی. ولی وقتی که اندیشه فروغی‌ها در وزارت معارف از سال ۱۳۰۴ حاکمیت می‌یابد، آن خانواده و دست‌پروردگانشان می‌کوشند دستاوردهای عصر نصیرالدوله و دستاوردهای عصر مشروطه را حذف کنند.

بنابراین و در سایه تلاش این افراد، در تاریخ رسمی ایران این طور وارد شد: موزه ملی ما سال ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ درست شد و کتابخانه ملی‌مان در سال ۱۳۱۶ تأسیس یافت و البته ما قبل از آن کتابخانه ملی نداشته‌ایم. درحالی‌که اولین مدیر کتابخانه ملی، آقای بیانی در سال ۱۳۲۲، در سخنرانی خود می‌گوید: این کتابخانه ملی از قبل در فلان جا بوده است و ما فقط جای آن را عوض کرده‌ایم. این سخنرانی هست. و عجیب این است که در دهه ۱۳۳۰ قرار بود جشنی برگزار شود به مناسبت شصتمین سال تأسیس کتابخانه ملی و برنامه‌اش گذاشته شد. ولی شما

می‌بیند که به تدریج این سابقه حذف می‌شود. این فقط شامل کتابخانه ملی نبود، شامل بسیاری از تحولات دوره نصیرالدوله‌ای و بسیاری تحولات دیگر بود که پوشیده شدند و تلاش شدند از حافظه تاریخ حذف شوند.

ریشه و جوهره تحولات معارفی ایران در دوره اول (ماه‌های نخستین جنگ جهانی اول) الگوبرداری از معارف فرانسوی‌ها و از مدرسه‌های فرانسوی فعال در ایران آن زمان بود. کشیده شدن جنگ به ایران و انقطاع روند اجرای تحولات، روی آن جوهره تأثیر نمی‌گذارد. در دوره دوم و عصر نصیرالدوله هم تحولات معارفی بر مبنای الگوی فرانسوی شروع می‌شود و ادامه پیدا می‌کند. این الگو، الگوی خاصی است و با الگوی «آنگلوساکسونی» معارف فرق دارد. این الگو از چه طریقی به ایران وارد شد؟ خب طبعاً خواهید گفت از فرانسه. ولی نه، این اشتباه است. ما این الگو را مستقیماً از فرانسه نگرفتیم. درست است که الگو فرانسوی بود، ولی ما آن را از فرانسوی‌ها نگرفتیم. من عمیقاً اعتقاد دارم که تحولات ایران، اعم از اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را می‌باید در الگوی منطقه‌ای مورد بحث قرار دهیم، نه در سطح فرمانطقه‌ای.

به‌هرحال، چه خوشمان بیاید و چه بدمان بیاید، ایران در آن ایام در شرایطی نبود که الگوی ملی را به وجود بیاورد و اجرای یک الگوی منطقه‌ای را می‌باید به اجرا می‌گذاشت. برای اطلاع بگویم، درست است که الگوی فرانسوی بود، ولی علت اجرای آن در ایران، تجربه به‌دست‌آمده از اقدامات مشابهی بود که «فرقه اتحاد و ترقی» به‌طور هم‌زمان در عثمانی اجرا می‌کرد. الگوی معارفی که آن‌ها از حدود سال‌های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ پیاده کردند، الگوی کامل فرانسوی بود و مشیرالدوله هم که ارتباطش با عثمانی خیلی خوب بود، با استانبول و تحولات آن آشنایی کاملی داشت. در واقع، ما این الگو را از عثمانی گرفتیم. در این زمینه می‌توان به گزارشی بسیار عالی از مرحوم کاظم‌زاده ایرانشهر درباره معارف عثمانی در دوره فرقه اتحاد و ترقی اشاره کرد. ما این الگوی فرانسوی را گرفتیم و اجرا کردیم. دستاوردهای اجرای آن حاوی نکاتی مثبت و منفی است. علاوه بر این، در همان زمان اجرا و در دوره نصیرالدوله، انتقادات بسیار جدی بر آن وارد شد، که بیان جزئیات آن را به فرصتی دیگر و به کتاب در دست تألیف محول می‌کنم.

در نهایت، الگوی معارف در جنگ جهانی اول الگویی بود توسط مشیرالدوله پیرنیا از حدود سال‌های ۲۹-۱۳۲۸ بنیان گذاشت. شروع جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط ارتش‌های متخاصم طی سال‌های ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۷ و وقفه‌ای طولانی مدت در اجرای الگوی معارفی جدید در ایران به وجود آورد، تا اینکه از اواخر جنگ جهانی، بار دیگر وزارت معارف اجرای تحولات بر مبنای الگوی فرانسوی را در دستور کار خود قرار داد؛ ولی این بار با افراد و روش جدید. در روش جدید، محوریت بر دولت و دولت‌سالاری بود. مشیرالدوله برای اجرای تحولات، اولیای اطفال و معلمان را صدا کرد، در حالی که در دوره نصیرالدوله تعداد شاگردان و مفتشان مدرسه‌ها زیاد شد.

پی‌نوشت

۱. جنگ جهانی اول مقارن است با سال‌های ۱۲۹۷-۱۲۹۳ ش (۱۹۱۸-۱۹۱۴ م).